

گفتار چهارم

قدرت گیری فقیهان و پی آمدهایش

دیدیم که اردشیر بابکان یک فقیه بود، و دولت در نظریه سیاسی او دارای دو تا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین؛ که اولی در شاه و دربار و ارتش تجلی می یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان اردشیر آغاز شد؛ و دیدیم که وزیر اول اردشیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی ریزی شد و یک دولت دینی پایه گذاری گردید که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت. با نهادن تاج توسط مؤبدان مؤبد بر سر شاپور اول، مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «تاج گذاری» در سنت سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسی عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می گرفت؛ و مؤبدان مؤبد (عالی ترین مرجع دینی) آن را بر سر شاه می نهاد. ما گزارش دقیقی از چه گونگی برگزاری مراسم تاج گذاری در دست نداریم، ولی به نظر می رسد که تاج را با تشریفات خاصی به مجلس می آوردند، یکی یکی حاضران آن را می گرفتند و دست به دست می کردند تا با ترتیب خاصی به مؤبدان مؤبد داده می شد و او آن را بر سر شاه می نهاد. یعنی، تاج به دست همه حاضران بر سر شاه نهاده شده بود و همگی با شاه بیعت کرده بودند. به این گونه، سلطنت مشروعیت دینی می یافت. به عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایت عملی آنها به شاه جدید تحویل می داد.

در دینکرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، با ملت به عدل و مهربانی رفتار کند، و مسائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند. این بخشی از عبارتهای اوستا است که در زمان اردشیر بابکان تدوین شد و بارتاب دهنده نظریه سیاسی او بود. خود اردشیر به این رهنمود عمل کرد.

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد اردشیر بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به همت اردشیر تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ گران آئین مزدایسنه و اداره کنندگان آذرگاهها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقه نوین اجتماعی به نام طبقه مغان (فقاها) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت.

متولیان دین اگر وارسته باشند می‌توانند که مربیان خوبی برای اخلاق انسانها باشند؛ و اگر دنیاخواه شوند، به سبب توان و امکانات بسیار زیادی که در بسیج توده‌ها دارند ممکن است که به سیاه‌کارترین انسانها تبدیل شوند. متولیان دین هرگاه شریک قدرت سیاسی شوند، خواه و ناخواه به نوع دوم - یعنی به سیاه‌کاران - تبدیل می‌شوند؛ زیرا «فساد» خصیصه ذاتی قدرت است، و متولی دین اگر آلوده به قدرت سیاسی شود، چه بخواهد و چه نخواهد به فساد می‌گراید، و فساد می‌گراید که متولیان دین در جامعه تولید می‌کنند بدنتیجه‌تر از فساد است که سیاستمداران به آن مبتلایند. هرگاه دین به عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به نحوی استفاده کرده‌اند که در هر زمان و مکانی به ابزار بهره‌کشی خودشان از توده‌های عامی دین چسب تبدیل می‌شده است.

طبقه نوظهور مغان که در زمان اردشیر به منظور نشر اخلاقیات برخاسته از تعالیم زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به یک طبقه نفوذناپذیر اقتدارطلب و سلطه‌جو شد. مغان با تشکیلات تاریک‌بوتی‌ئی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه‌ئی یافتند که دستگاه سلطه‌شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها به جای آنکه مربیان اخلاق ایرانیان باشند خود را صاحبان دین در کشور پنداشتند و برآن شدند که خواسته‌های خودشان را به عنوان اراده دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به امر اردشیر و شاپور در اختیار آذرگاهها قرار گرفت، به فکر افتادند که با استفاده از این فرصت تاریخی راههای درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هایی ابداع کردند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که به‌عنوان گوناگون بخشهایی از درآمدهایشان را با خشنودی به آذرگاه - و در حقیقت به مغان - بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که مخصوص متولیان همه ادیان تاریخ برای بهره‌کشی از توده‌های عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی‌داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به آذرگاه تقدیم دارند. دو نسل پس از اردشیر بابکان، تشکیلات مغان، با قدرت بی‌سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت و در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود.

با افتادن ریاست دستگاه دینی و قضایی کشور به دست یکی از انحصارطلب‌ترین و اقتدارگراترین و خشن‌ترین و متعصب‌ترین مؤبدان تاریخ ایران به نام کرتیر، امتیازات و

اختیارات طبقه مغان به بیشترین حد خود رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته‌اش - که پائین‌تر خواهیم خواند - تصریح می‌کند، اقدامات او همه‌گونه امکانات و قدرت را برای مغان به‌ارمغان آورد و همه راههای فعالیت در سراسر کشور را برایشان گشوده است.

۱. اختلافات مذهبی مغان و آشفستگی اوضاع سیاسی کشور

با وجود تلاشی که اردشیر بابکان برای وحدت بخشیدن به مذاهب مؤمنین مزدایسن و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد، پس از او مذاهب کهن مزدایسنه با شکل‌های گوناگون ناهیدی و میترایبی و آذری خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنه بر افکار مردم تسلط داشت؛ یک‌جا مغان مذهب آذری، یک‌جا مغان مذهب ناهیدی، یک‌جا مغان مذهب میترایبی دارای تسلط بودند.^۱ سپهداران و شهرداران نیز از متن مردم بودند و در منطقه خویش از مذهبی پیروی می‌کردند که مذهب مسلط بود. از آنجا که مدعیان تولیت دین - به حکم ماهیت تاریخی‌شان - همیشه انحصارگرا بوده‌اند (و هستند)، هر بخش از مغان پس از شاپور اول در صدد برآمد که عقائد مذهبی خود را تحت نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر دین مزدایسنه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغان هرکدام از مراکز قدرت از مذهب مخصوص مردم آن نقطه از کشور حمایت می‌کردند و در صدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، در نتیجه آن نوعی رودرویی مذهبی مغان حوزه‌های گوناگون فقهتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومتگران دامن زد. از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هرکدام در بخشی از کشور حکومت می‌کرد، هر یک از آنها به نوبه خود زیر تأثیر مذهب مغان منطقه خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او

۱- توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطه مذهب با دین، رابطه جزء با کل است. در درون هرکدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هرکدام خودش را اصل دین، و مذاهبهای دیگر را انحراف از دین تلقی می‌کند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام و بقیه انحراف از اسلام هستند. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی آشکار می‌شود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به جای «دین» در نوشته‌هایشان کلمه مذهب به کار می‌برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» می‌نویسند، که البته غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را در جای خودش به کار برد.

دولت را در راه نابسامانی سیاسی سوق داد که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپهداران رقیب و همچنین رهبران مذاهب مختلف مزدایسنه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به اختلافات دامن می‌زدند و به‌سوی یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش می‌رفتند. از نوشته‌ی کرتیر چنین برمی‌آید که این امر نزاع‌هایی نیز دربر داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط فتوهای خشونت‌آمیز کرتیر سرکوب شده است.

کرتیر، چنانکه خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیرید و معلم مدرسه‌ی دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤید شده، در زمان بهرام اول مؤید و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤبدان مؤبد کل کشور شده است. نقشی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به‌صدور فرمان برای کشتن مانی ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به‌دنبال آورد، و پله‌های ترقی هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنانکه در زمان بهرام دوم به‌تنها فقیه تصمیم‌گیرنده درباره‌ی امور دین و قضاء (عالی‌ترین مرجع دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هایی که برای نشر مذهب خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرت بسیار دنبال کرد.

کرتیر یک فقیه خشن انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر مذهب آذربایجانی بنا بر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از تعالیم زرتشت داشت. او که همه‌ی باورهای خرافی مذهب خودش را به زرتشت منتسب می‌کرد، در راه پیشبرد هدفش (آنچه تقویت دین الهی می‌نامید) دست به خشونت یازید و شیوه‌هایی را برای نشر دین در پیش گرفت که به‌کلی با تعالیم زرتشت و حتی با روحیه‌ی عمومی مردم ایران در تعارض بود. او حتی بسیاری از رسوم دیرینه‌ی مردم آذربایجان را به‌عنوان مستحبات دینی ترویج کرد.

او دو کتیبه از خودش به‌یادگار نهاده است. در کتیبه‌اش در استخر (نقش رستم)، کارهایی که برای تحکیم دین الهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار تصریح می‌کند که آذرگاههای بسیاری برپا داشته و گروه‌های بسیاری از مغان را به‌خدمت آنها گماشته است تا دین الهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به‌راه درست درآورده، و همچنین خَوَاتک دَس (ازدواج درون‌خاندانی)^۱ را در میان طبقه‌ی مغان تشویق و ترویج کرده است. کرتیر

۱- خواتک دَس که شکل امروزی‌نش «دست‌خویش» است را به‌عربی «صَلَةُ رَحِمٍ» گوئیم. این واژه که معنای فقه‌پیش «ازدواج درون‌خاندان» است را ایران‌شناسان غربی «نکاح محارم» ترجمه کرده‌اند. محارم در فقه یهودی و اسلامی به‌کسانی گفته می‌شود که ازدواج با آنها در شرع یهودی و اسلامی

در این کتیبه نه تنها از سرکوب سران آئین مانی و ستیزه با مذاهب مزدایسنه بلکه از فشار بر یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر می‌دهد، که همه نشانه‌ی تعصب خشک یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است. در سنگ‌نبشته‌ی کرتیر در استخر (نقش رستم) که توسط دبیرش «بُختک» نگاشته شده چنین آمده است:

من، کرتیر، مؤبدان مؤبد، توفیق یافتم که به‌ایزدان و شاهنشاه شاپور خدمت کنم... به‌سبب اختیاری که شاهنشاه شاپور به‌من تفویض کرده بود من در زمان چند شاهنشاه در دربار شاهنشاهی به‌دین و شاهنشاه خدمت کردم. به‌عنایت‌ایزدان و شاهنشاه شاپور، من در زمان چند شاهنشاه و در مناطق گوناگون کارهای بزرگ و شایانی در راه تحکیم پایه‌های دین انجام دادم. به‌توسط من آذرگاه‌های بسیاری در مناطق گوناگون برپا شد، و مغان بسیاری به‌سعادت خدمت به‌دین نائل آمدند. آهورمزدا و ایزدان از اقدامات من خوشنود شدند، و اهریمن و دیوها از گمراه کردن مردم بازماندند و پریشان گشتند. به‌خاطر خدمت‌های بزرگی که من انجام دادم، شاهنشاه شاپور در تأیید اقدامات من چنین فرمود: «اقدامات تو در راه‌ایزدان و ما مایه‌ی خوشنودی است. همچنان به اقدامات سازنده و شایسته ادامه بده. خانه‌ی دین باید عظیم و باشکوه ساخته شود.» در فرمان‌نامه‌ی درباری که در زمان شاهنشاه شاپور تهیه و به سراسر سرزمین‌های شاهنشاهی فرستاده شد لقب «هیرید کرتیر» به‌من داده شد. چون شاهنشاه شاپور رخت از این جهان بربست فرزندش هرمزد به‌سلطنت رسید. شاهنشاه هرمزد مرا مورد عنایت قرار داد و بالاترین مرتبه‌ی دینی را به‌من عطا کرد؛ و در دربار و سراسر کشور شاهنشاهی به‌من اختیار داد که به‌دین خدمت کنم. او لقب «کرتیر، مؤبد بزرگ آهورمزدا» به‌من داد. من در سراسر کشور به‌خدمت دین مشغول شدم، آذر ورهران را در مناطق گوناگون برپا داشتم، و مغان بسیاری را به‌سعادت خدمت به‌دین نائل گردانیدم. آذرگاه‌های بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به‌خدمت آنها گماشته

حرام است. در ایران باستان نکاح درون‌خاندانی تشویق می‌شد، و دختر برادر یا دختر خواهر را نیز به‌زنی می‌گرفتند؛ یعنی ممکن بود که دختری زنِ عمو یا دایی خودش شود. چنین ازدواجی در فقه یهود و اسلام حرام است؛ ولی نزد ایرانیان مثل ازدواج با دخترعمو و پسرعمو یا دختر دایی و پسر دایی بود که در اسلام حلال است. به‌نظر می‌رسد که کرتیر تعصب‌پرور با تشویق این‌گونه ازدواج‌ها در درون طبقه‌ی مغان می‌خواست که خون هیچ‌کدام از طبقات دیگر جامعه‌ی ایران در این طبقه وجود نداشته باشد و مغان به‌عنوان «اهل بیتِ طاهرین» باقی بمانند.

شدند. چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان بریست شاهنشاه ورهران پسر شاپور و برادر هرمزد به سلطنت نشست. شاهنشاه ورهران نیز افتخار بزرگی به من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاههای بسیاری برپا گردید و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل شدند. در فرمان نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه ورهران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورمَزدا» به من عطا گردید. چون شاهنشاه ورهران رخت از این جهان بریست شاهنشاه ورهران پور ورهران به سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک‌دل و نیک‌اندیش، و بسیار درست‌کار است. او به عنایت اهورمَزدا و ایزدان و به خاطر سعادت ابدی خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به من اختیار داد که همچنان در خدمت نشر دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه تا زمان او داشتم را به من عطا کرد. او مقام مؤبدان مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به من تفویض کرد، نظارت بر کلیهٔ مراسم دینی را به من واگذار کرد، ریاست آذرگاه بغ‌بانو اناهیته یعنی آذرگاه اردشیر در استخر را به من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» را به من عطا کرد... خدماتی که من در زمان چندین شاهنشاه به خاطر خشنودی اهورمَزدا و ایزدان برای تقویت دین مَزدا یسنه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنین مَزدا یسن شامل عنایت الهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمت خشنودگرانه به ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمَزدا بیش از پیش کمر همت بر بستند و ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمَزدا را شاد، و اهریمن و دیوها را پریشان و آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوها ممنوع و سوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیت‌های یهودان، شَمَنان، برهمنان، نستوریان، مسیحیان، صابیّان، و زندیکان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوها و دیوخانه‌ها و بت‌هایشان برچیده شدند. کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای ورهران در مناطق بسیاری برپا گردید، مغان بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به دین حاصل کنند. شاهنشاه ورهران پور ورهران در فرمان نامهٔ شاهنشاهی لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمَزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» به من عطا کرد. از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودی ایزدان و امشه سپنتان و به خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با

دشواریه‌های بزرگی مواجه شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم. به فرمان شاهنشاه، به آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسپان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سر و سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ از جمله در شهر انتوخیه، در کشور سوریه، در سرزمینهای ماورای سوریه، در شهر طرسوس، در کشور کیلیکیه و سرزمینهای ماورای کیلیکیه، در شهر قیصریه، و از کشور کت‌پتوکه تا گلاتیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربند بآلسکان تا دربند الان، و هرجا که شاهنشاه شاپور با اسپان و مردانش تصرف کرده بود. من جلو تاراجگری و تخریب را گرفتم، دست غارتگران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هرچه مردمی غارت کرده بودند را بازگرفته به صاحبانشان باز دادم و هرچه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم. من دین مزدایسنه را که دین درست است در سراسر کشور نشر دادم، خرابکاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به راه درست باز آوردم. من، به عنایت ایزدان و شاهنشاه، آذر وهران را در همه‌جای کشور شاهنشاهی ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به خدمت آذرگاهها گماشتم. بسیار خواتک‌دس (ازدواج درون خاندانی) برگزار گردید. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموه‌های دیوها پیروی می‌کردند؛ و در اثر تلاشهای من آنها دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از ایزدان پیروی کردند. مراسم صدقه‌دهی و خیرات عامه و دیگر مراسم دینی به‌آنگونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور لقب «کرتیر، معلم مدرسه مغان» به من داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه وهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا» شدم، و در زمان وهران پور وهران لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا، گزیده وهران برای هدایت مؤمنین» به من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها، که در سنگ‌نبشته نقش رجب نیز تکرار شده است، مردی می‌بینیم خودشیفته که پرستنده نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستنده اهورمَزدا. در سنگ‌نبشته نقش رجب او تأکید می‌کند که هرکه نیکوکار باشد به بهشت و هرکه بدکار باشد به دوزخ خواهد رفت؛ ولی درباره خودش چنان نوشته که به یقین می‌داند که اهل بهشت است.

او از اقداماتی که برای سرکوب پیروان ادیان دیگر به کار برده بوده سخن گفته است که نشان از یک فقیه خشک مغز می‌دهد، و چنان اوصافی را برای خودش برمی‌شمارد که هر ایرانی نیک‌اندیشی را از او متنفر می‌کند. مشخص است که مغان در زمان این فقیه خشک‌اندیش با تعصب و غیرستیزی آشنا شدند، و نسبت به ادیان غیر ایرانی شیوه‌ئی در میان‌شان رواج یافت که به کلی با سنتها و فرهنگ ایرانیان بیگانه بود. با ظهور کرتیر، هدف خیرخواهانه‌ئی که اردشیر بابکان از تشکیل طبقهٔ مغان در نظر داشت به‌ضد خودش تبدیل گردید. با ظهور او، برای نخستین بار در تاریخ ایران سیاست فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیر خودی بروز یافت؛ و هرچند که این سیاست به‌خاطر تعارضش با روحیهٔ سازگاری و مداراگری سنتی ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به‌دنبال آورد.

نیک‌اندیشان ایرانی چاره‌ئی جز رویارویی با این فقیه خشک مغز نداشتند. در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشانشاه که ولی‌عهد بود با لقب بهرام دوم برجایش نشست. کرتیر در زمان بهرام دوم بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بر بست و کوشید که با سیاست مشت‌های آهنین به‌جنگ نافرمانان برخیزد. چنانکه در سنگنبشته‌اش دیدیم، اوج فعالیت‌های او در زمان این بهرام دوم بود. سیاست‌های او مخالفت سپهداران و مغان مذاهب دیگر را برانگیخت. در پی او جگیری نارضایتی از سیاست‌های کرتیر، هرمز سیگان‌شاه - حاکم سیستان و برادر بهرام دوم - با حمایت بخشی از مغان و سپهداران سر به شورش برداشت، و نرسی پسر شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش کنار زده شده بود نیز در صدد دست‌یابی به تخت و تاج برآمد. هر دوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهب مهرورز میتریسنه داشتند. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خودش - این نیز بهرام - سپرد؛ ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت. عوامل همهٔ این آشوبها - تا حد بسیاری - مغان مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپهداران مناطق خویش را هم بر ضد سیاست‌های کشورداری شاهنشاه و هم به‌رویارویی مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.

۲. از سر گرفته شدن تجاوزات رومیان و شکست خفت‌بار ارتش ایران

خشونت‌های کرتیر و پیامدهایش که آشفتگی اوضاع سیاسی در کشور بود جنگ‌های ایران و روم را دوباره به‌راه انداخت. شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومتگر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر رخدادی که در ایران اتفاق می‌افتاد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به بخشی از اقتدارگرایان ارمنستان قول حمایت داده آنها را برضد خسرو - شاه ارمنستان - برانگیختند. رقبیان قدرت برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به‌بهانه حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت. قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان به درون میان‌رودان پیش‌روی کرده تا پشت دروازه‌های تیسپون جلورفت. بهرام دوم که گرفتار مشکلات کرتیر ساخته بود، و - به سبب محرومیت از حمایت بخش عظیمی از سپه‌داران کشور و ناتوانی ارتش - توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از چند شکست که از رومیان خورد مجبور شد که به قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال ۲۸۳ منعقد شد ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد. تلاش‌های دویست‌ساله رومیان برای دستیابی بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به شکست‌های خفت‌بار و کشته شدن امپراتوران نشان انجامیده بود، اکنون به برکت سیاست‌های غلط و خشونت‌آمیز و تفرقه‌افکن کرتیر و شاه پیرو او و اختلافات مذهبی ایرانیان به ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغان پیرو او و دوران نابه‌سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دل کوه از خویشتن بر جا نهاده؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ‌نگاره اردشیر بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکی کازرون). در هیچ کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به او نیست. شاید کرتیر مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به انتقال سلطنت به توسط فره‌وشی که خسرو اساطیر به شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی‌توان به‌گونه دیگری تفسیر کرد. به نظر می‌رسد که در اینجا آذر جای فره‌وشی را گرفته باشد. در سنگ‌نگاره استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی شبیه تاج شاپور اول، سوار بر اسب و شمشیر به دست در میان مؤبدان مؤبد و اعضای خانواده خود (خاندان سلطنتی) دیده می‌شود. در این نقش، علاوه بر مؤبدان مؤبد و یک مؤبد دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند. در سنگ‌نگاره بیشاپور، بهرام دوم حکایت پیرویش در یکی از جنگ‌ها

- که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد- را نقش کرده که گروهی از اسیران را به حضور او آورده‌اند؛ و ایران سپاهبد نیز در زیور و جلال سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمانده اسیرشده شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است. بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزه ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می‌بینیم که با امپراتور روم در حال جنگ است؛ هر دو سوار بر اسب‌اند، اسپهایشان در حال تاختن به یکدیگرند و گردن به گردن شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهایشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند. بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با به‌یاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکستهای بزرگ از رومیان متجاوز داشته‌اند را نماندگارند.

بهرام دوم در میان آشفتگیها و اختلافات مذهبی که در سراسر کشور جریان داشت ۱۶ سال سلطنت کرد، و در سال ۲۹۲ درگذشت و پسر و ولی‌عهدش بهرام سیگان‌شاه (شاه سیستان) با لقب بهرام سوم به‌جایش نشست. اما این نیز با رقابتهائی مواجه شد. پیرمردی به نام نرسی پسر شاپور اول برضد او شورید. این نرسی که از حمایت مغان مذهب ناهیدی برخوردار بود، از مدتها پیشتر به‌طور مرتب در صدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله مدتی هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود (تنها نشانه سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقاً نمی‌دانیم که او در کدام نقطه از کشور سلطنت می‌کرده است). بهرام سوم پس از شکست از نرسی به شرق کشور گریخت. از سکه‌هائی که از او برجا مانده است برمی‌آید که مدتی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است. این رخدادها نشانگر از هم پاشیدگی کشور در اثر خشونت‌های مذهبی کرتیر است.

نرسی نقشی از خود در استخر (نقش رستم) برجا نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت اردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی بَغ‌دخت آن‌اهیتَه دریافت می‌دارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش از مغان که تبلیغ‌گر مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هائی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند. در این زمان دیگر از کرتیر خبری نیست.

قیصران روم که از سده نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراثداران اسکندر می‌دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعات مغان بود در کشورشان با

مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به میان‌رودان را نیافتند. مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به‌جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشاندهٔ رومیان - که نامش آتردات و لقبش اشک سوم بود - را بیرون کردند. گالیریوس رومی به ارمنستان لشکر کشید. نرسی به‌حمایت ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی شامل شهبانویش - که نامش را ارسان نوشته‌اند - به‌دست گالیریوس افتاد. نرسی پس از آن مجبور به‌مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به‌سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان کهین (در جنوب شرق اناتولی) را نیز به‌رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به‌رسمیت شناخت. اترداد نیز پس از آن به‌سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به‌نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به‌کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به‌جایش نشست. این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع گردید که عربها او را به‌قتل رسانده‌اند. آذر نرسی پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به‌میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدارگرایان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربی را خطر رومیان تهدید می‌کرد. پس از آذر نرسی مغان و سپه‌داران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند بر سر تعیین یک شاه اتفاق نظر یابند. در سال ۳۱۰ کسی در کشور شاهنشاه نبود. این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به‌ارمغان آورده بود.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانی شمال عربستان را تشویق کرد که به‌درون سرزمینهای نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرتها می‌توانست که مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هر دو با آئینهای توحیدی، ویژه با دین مزدایسنه، خصومت می‌ورزیدند. در همین فاصلهٔ زمانی، بسیاری از تیره‌های قبایل ایاد و تغلب در بیابانهای حران، و تیره‌هایی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای جنوبی عراق کنونی جاگیر شدند و برای آبادیها دردسرهایی به‌وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که اعراب را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه

ایجاد کرده بودند عقب‌بزند، لیکن موفقیتی به‌دست نیاورد.

فاصلهٔ میان مرگ بهرام اول تا تشکیل شورای سلطنت دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقهاتی در ایران» دانست که به برکت آن کشور در آشوب شد، و دولت به نهایت ضعف رسید.

۳. بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای دین مغان

در اواخر خدادادهای بالا یک مؤبد فرزانه و باتدبیر و نیک‌اندیش و مداراگر به‌نام آترپاد مِهراسپند به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینی‌گری رسید. خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سرانجام باتدبیر شایسته‌ئی که آترپاد مِهراسپند اندیشید، مغان و سپهداران بر آن شدند که به نوعی توافق و هماهنگی در تصمیم‌گیری در ادارهٔ کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هر کدام از مدعیان سلطنت به یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، رجال دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند که یک نفر را به‌عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به‌ناچار توافق بر این رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به‌دنبال این هماهنگی سیاسی، یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهدان تشکیل شد که ریاست آن را آترپاد مِهراسپند بر عهده داشت. در این شورا تصمیم گرفته شد که نوزاد هرمز دوم را شاه بخوانند و سرپرستیش را به مادرش - شهبانوی هرمز - بسپارند. نام این نوزاد را شاهپور نهادند. (سال ۳۱۰ م). یکی از پسران هرمز دوم در جنگ قدرت شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در همین راه شکست یافته اسیر و زندانی شد. مغان و سپهدارانی که شورای سلطنت تشکیل داده بودند، همدستانه و با همدلی به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند.

اگر کرتیر همهٔ قدرتش را در راه ایجاد تفرقه در میان پیروان مذاهب ایرانی به‌کار گرفته بود، آترپاد مِهراسپند، با حمایتی که از سپهدان کسب کرد، برخلاف کرتیر همهٔ قدرتش را در راه وحدت بخشیدن به پیروان مذاهب ایرانی به‌کار برد و کوشید که روحیهٔ مداراگر ایرانی

را به میان مغان برگرداند. مغان مذاهب متنازع پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور برپا داده که آن‌همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور همانا بازگشت به شیوه‌های کشورداری دوران اردشیر بابکان و شاپور اول است. چونکه نشر و پاسداری آئین مزدایسنه سرلوحه برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیر شده و مورد اتفاق همگان برای دین رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی برای همیشه از میان برود. این مسئولیت مهم را نیز آترپاد مهراسپند بر دوش خودش گرفت.

پیشتر یادآور شدیم که مؤبدتن سر به دستور اردشیر بابکان نسخه‌های پراکنده از جزوه‌های اوستا را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخه رسمی تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تحریر و به مراکز دینی مهم همچون شیز در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی خراسان و خوارزم و تیورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان بود.

نسخه‌تن سر به چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علت این امر تأویل بردار بودن زبان کهنه‌شده اوستا بود که به هر مؤبدی امکان می‌داد بنابر عقائد و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرهایش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقهای مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقه خودش آن را تفسیر و تأویل می‌کرد. به‌علاوه چونکه سیاستهای کرتیر با مغان ایران کاری کرده بود که فقیهان هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش به‌عنوان دین رسمی بودند، و در نتیجه در راه تسلط دادن به مذهب خویش در کشور تلاش می‌کردند، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذاهب آذری، ناهیدی، و میتیایی بود، و به‌آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. در نتیجه این رخداد بی‌سابقه، مغان مذاهب مختلف در برابر یکدیگر به‌صف آرایی درآمده بودند. این صف‌آرایی به‌نوبه خود به‌درون ارتش و دستگاه تصمیم‌گیر سیاسی نیز راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، فتنه و آشفتگی سیاسی و ضعف دولت را به‌دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود، به‌تدبیر شایسته آترپاد مهراسپند به جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد. مؤبدان بلندپایه به‌دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به‌این نتیجه رسیدند که باید بر سر یک دین

همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبی ایران‌ستیز را کنار نهند، و دست به هم بدهند و کشور را به شکوه دوران اردشیر بابکان و شاپور اول برگردانند.

اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم و به‌تدبیری آترپاد مهرانسپند در میان فقهای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلی یافت. آترپاد مهرانسپند در مقام ریاست عالی‌دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند تا کشور در آینده شاهد بروز اختلافات مذهبی نباشد. او از رخدادهای دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهب برخاسته از دین ایرانی به وحدت برسند و یک دین همگانی که همه مذاهب را در یک بوته گرد آورد در کشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آترپاد مهرانسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور - آذری و میترای - در او می‌بود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می‌خواست که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و به‌هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد دست یابد. نام او نشان می‌دهد که از همان قبیله کهن آترپاتیکان و اهل آذربایجان بوده است. پس ما باید انتظار داشته باشیم که او در صدد بوده که مذهب مغان آذربایجان را به دین زرتشت تبدیل کند. چنین هم شد، و احکام عبادی اوستای باز تدوین شده به ریاست او بازتاب دهنده احکام عبادی مذهب مغان آذربایجان بود، و با پاکدین مزدایسنه فاصله آشکار داشت.

او پس از کسب توافق همه مؤبدان کشور، هیأت خبرگان دین مزدایسنه تشکیل داد که بلندپایه‌ترین فقیهان مذاهب مزدایسنه عضو آن بودند. وظیفه این هیأت تفسیر اوستا و تهیه نسخه مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت می‌توان گفت که وظیفه این هیأت تهیه تفسیری از اوستا بود که هر سه مذهب مزدایسنه (آذری، ناهیدی، میترای) را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از بین ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای فقها وجود نداشت، و می‌بایست به هر قیمتی شده باشد انجام می‌گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می‌رفت و امور کشور سر و سامان می‌گرفت.

کار تفسیر و تدوین اوستا وقت درازی گرفت و اعضای هیأت سالها روی این امر مهم کار کردند. در مواردی که کار بر سر تفسیر بندهائی از اوستا چنان دشوار می‌شد که فقیهان با نوعی بن بست اختلاف‌انگیز مواجه می‌شدند. هر کدام از فقیهان مذاهب مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میترای، بر آن بودند که تعالیم مذهب خودشان را به عنوان تعالیم زرتشت در

اوستا جای بدهند. بسیاری از عقائدی که برخی از مؤبدان ارائه می‌کردند برای برخی دیگر قابل قبول نبود و برسر اینها جدالهای لفظی برپا می‌شد. برخی از متون مذهبی موجود یا تفسیرها چنان بود که نمی‌توانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل استمداد از خدای بزرگ بود، و به نظر می‌رسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و درباره ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به ذهنمان نزدیک‌تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی و خوارج چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آنرا حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می‌گوید یا سنی یا خوارج. نه قرآن و نه هیچ‌کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی و خوارج هست نمی‌توانند در این راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل بردار است و می‌توان آنرا از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ)؛ فقهای هر کدام از این مذاهبها قرآن را به تناسب عقاید مذهبی خودشان تأویل می‌کنند. برسر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه عمیق‌تر است. هر کدام از شیعه و سنی به تنها آیه‌ئی که در قرآن درباره نحوه وضو گرفتن هست استناد می‌جویند، ولی هر کدامشان به نحوی وضو می‌گیرند که برای دیگری نادرست و باطل به‌شمار می‌رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هر کدام به نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند. برسر اوقات نماز نیز اختلاف به همین گونه است؛ زیرا شیعه سه وقت اذان می‌گوید و سه وقت نماز می‌خواند و سنی پنج وقت اذان می‌گوید و پنج وقت نماز می‌خواند. حتی در نحوه نماز خواندن نیز اختلاف هست. از این رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این گردهم‌آیی یک رخداد مصلحتی زودگذر است؛ و چون امامت هیچ‌کدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هر کدام از دو طرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید نمازش را قضا کند. این از آن رو است که وقتی پیش‌نماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هر کدام از سنی و شیعه به نظر طرف دیگر باطل به‌شمار می‌آید. تلاشهای همه مصلحان دینی در کشورهای موسوم به جهان اسلامی که در دو قرن اخیر می‌خواستند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحان سنی می‌گفته‌اند شیعه باید به نفع باورهای

سنیان از پاره‌ئی از باورهایشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز می‌خواستند که سنی‌ها تابع فقه اهل بیت شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچ‌کدام از دوطرف حاضر نمی‌شده‌اند و نمی‌توانسته‌اند به‌خاطر دستیابی به‌وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همهٔ حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می‌زنند و هرکدام با یقین به‌درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز می‌دارد که مذهب او تنها مذهب «برحق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می‌کند. علت اصلی این تعصب آنست که هرکدام از حوزه‌های فقهی در هرکدام از مذاهب اسلامی با مطلق قرار دادن این باور که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعهٔ متون مذهبی خویش است و کمتر به‌مطالعهٔ عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و در نتیجه هرکدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به‌خودش حق می‌دهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند در‌خور مطالعهٔ عمیق نیستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به‌راه درست (به‌مذهب ما) بازآیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم کسی از فقهای این دو مذهب درصدد مطالعه در متون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به‌اثبات برساند. تلقین‌هایی که رهبران هرکدام از مذاهب به‌خودشان می‌کنند مزید بر علت می‌شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش «الفرق بین الفرق» پس از آنکه کلیهٔ مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب سنی اشعری که به‌گفتهٔ او هفتاد و سومی است) را با دلائل و براهین می‌گوید و ثابت می‌کند که همه برباطل‌اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقهٔ ناجیه» با دلائل و براهین ثابت می‌کند که مذهب «سنت و جماعت» تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. چند سده پس از او یک فقیه دیگر عرب کتابی به‌نام «احقاق الحق» نوشته و با دلائل و براهین واضح اثبات کرده که تنها فرقهٔ ناجیه پیروان «مذهب اهل بیت» (شیعیان دوازده امامی) هستند و دیگران همه برباطل‌اند. زمانی به‌پیشنهاد جامع‌الازهر و شیخ شلتوت - رئیس وقت‌الازهر - موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به‌میان کشیده شد و مرکزی نیز به‌نام دارالتقريب (مرکز نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقهی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون هرکدام از فقهای که در این مرکز شرکت می‌کردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هایی از عقائدشان دست بکشند و

پاره‌هائی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنی‌ها باید از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به‌جائی نرسید و شقاق مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. امروز «وهابی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «وهابی»ها را، و هر دو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سَلَفی» (حنبل‌ها) همهٔ مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و جدیدترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به‌شمار می‌رود، سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همهٔ تلاشش برآنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - به خیال خودش - مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایران نیز جماعتی وجود دارد که شیعهٔ سنی ستیز است و به همهٔ سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنانکه می‌دانیم در زمان ما دهها فقیه سنی ایرانی توسط جوخهٔ ترور مخفی این گروه ضدسنی به‌اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقهای سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همهٔ سنیان ایران - بخیال اینها - مسلمان و شیعه شوند. طالبان حاکم بر افغانستان که سنیان وهابی‌اند با شیعیان سرستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و درخور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساط حاکمیت آنها از دستشان برآید خواهند کرد. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی دربارهٔ مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به‌دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی نیز در حد تکفیر متقابل است؛ و چنانکه می‌دانیم، تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مذهب اسماعیلی را در ایران به رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از سدهٔ سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقهای تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ اثنا عشری؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ کدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سر سازگاری ندارد و نخواهد داشت و هر کدام در آرزوی نابودسازی اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش نشسته است. لیکن هر کدام از این «اسلام»ها

هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هایی تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز مناظرات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت. هرکدام از اینها متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات می‌رسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را به حدی عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پر قدرتی همچون اترپاد مه‌راسپند در خاورمیانه ظهور کند و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردوی راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیه را از آن رو آوردم تا وضعیتی که در اواخر سده سوم و دهه آغازین سده چهارم مسیحی گریبانگیر مذاهب ایرانی بود را تفسیر کرده باشم. مغان متولی سه مذهب مزدایسنه در ایران چنین وضعیتی داشتند.

اترپاد مه‌راسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، برای آنکه برسر تفسیرها اتفاق نظر حاصل آید، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل تفسیرهای اختلاف‌انگیز به درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. به این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغ برجسته را از میان خودشان انتخاب کردند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص و تقوایش اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین شد. او مؤبد اردوی راج نام داشت.^۱ فقهای عضو هیأت به صلاحیت اردوی راج اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که درباره مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوری او مقبول خواهد بود.

اردوی راج به اعتکاف نشست و فقهای هیأت تدوین اوستا هر بار که اختلاف نظرشان برسر متن یا موضوعی با بن بست مواجه می‌شد آن را بر اردوی راج عرضه می‌کردند؛ اردوی راج آن را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حال دعا و خلسه و نیایش او به آسمانها عروج می‌کرد، حل مسئله را در رؤیا از فره‌وشی زرتشت در آسمانها دریافت می‌کرد و جوابش را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها برطبق نظر او عمل می‌کردند.

این شگرد ماهرانه که یکی از شگردهای همیشگی فقیهان تاریخ برای به کرسی نشاندن

سخن و ادعای خودشان است، هرچه بود و هر شکلی که داشت عاقلانه‌ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به داد مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از بین می‌برد و سبب می‌شد که آنها بخش اعظم عقائد و آداب و رسوم مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به‌عنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند.

اوستائی که به‌این ترتیب در خلال چندسال تدوین و زَند اوستا نام گرفت دربر گیرنده همه مذاهب ایرانی بود؛ به‌علاوه کلیه اساطیر ایرانی به‌عنوان داستانهای دینی در این اوستا جمع‌آوری شده بود. بخشی از این اوستا نیز داستانهای تاریخی گذشته‌های دور ایرانیان و متعلق به ماقبل ماد بود که در زمان مادها تدوین شده بود. این اوستا که توسط گروه بزرگی از مغان و حقوق‌دانان و دانشمندان و پزشکان و ادیبان و ریاضی‌دانان و تاریخ‌شناسان تدوین گردید دائرةالمعارفی بود که همه معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را دربر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنابر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. این اوستا به‌تعبیری دانشنامه بزرگ ایرانیان بود که برای سه سده آینده اساس کار حوزه‌های فقهی و دینی سراسر کشور واقع شد.

البته فقط بخشی از این اوستا را اوستای کهن تشکیل می‌داد. کوچکترین بخش این اوستا نیز گاتهی زرتشت بود که به آن سبب که همه مؤبدان از دوران باستان تا زمان ساسانی ازبر می‌کرده‌اند دست‌نخورده مانده بوده و در زمان مورد بحثمان وارد اوستای ساسانی شده است تا برای ما بماند.

کاری که هیأت خبرگان تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همه مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنه و حاوی کلیه معتقدات ایرانیان، از آذری گرفته تا میتراپی و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به‌عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

همانگونه که اوستای دوران هخامنشی پس از حمله اسکندر نابود شد، اصل اوستای ساسانی نیز پس از سلطه عرب بر ایران از میان رفت، و پراکنده‌هایی از آن که در دست مؤبدان مانده بود در زمان مأمون عباسی توسط یک مؤبد پارسی در کتابی به‌نام «دین‌کرد» گردآوری شد. مسعودی می‌نویسد که اوستا شامل ۲۱ نسک است، و هر نسک در ۲۰۰ صفحه است. خطی که با آن نگاشته شده است «دین‌دبیره» نامیده می‌شود، و عدد حروف و اصواتش ۶۰ تا

است، و هر حرف و صوتی شکل متمایزی دارد.^۱ منظور مسعودی از اوستا همین دین کرد است که در زمان مأمون تدوین شده بوده است. از ۲۱ نسک دین کرد نیز در آینده بخش بزرگی مفقود شده و فقط نسک‌های ۷ و ۸ و ۹ برای ما مانده است.

یک نسخه ناقص از اوستا نیز در اوائل سده حاضر در کاوشهای استخر - گویا - در بن‌خانه (معروف به کعبه زرتشت) به دست آمده است که از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است. اکنون آنچه از اوستا در دست است بخش کوچکی از اوستای ساسانی است. بخش تاریخ داستانی اوستای ساسانی که بازمانده روزگاران دیرینه بوده را نیز باید در شاهنامه فردوسی بازیابی کرد.

۴. اردوی راج‌نامه، اخلاق‌نامه مزدایسنان

ما وقتی شگردهائی که مؤبد اردوی راج در راه ایجاد وحدت نظر بر سر تفسیر اوستا به کار برد را از نظر می‌گذرانیم، متوجه می‌شویم که او یک مؤبد مزدایسن حقیقی، آزاداندیش و مداراگر و تبلیغ‌گر مدارا با عقاید غیر خودی بوده و کوشیده که مؤبدان را به تعالیم اصلی زرتشت که همانا احترام به همه ادیان و مذاهب و عقاید بود بازگشت بدهد و متوجه انحرافات کند که تا کنون گرفتارش بوده‌اند؛ و این را در کتابچه موسوم به «اردوی راج‌نامه» می‌بینیم.

داستان به معراج رفتن روح اردوی راج به هدایت و همراهی سروش مقدس و دیدار او از آسمانها و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهده عرش و کرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و دیدار با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی تحریر شد که اردوی راج‌نامه (کتاب اردوی راج) نام گرفت. در این کتابچه از زبان او حکایت‌های سفر روحانیش به آسمان به شیوه دلچسپی نگاشته شده است. اردوی راج‌نامه در حقیقت خویش اخلاق‌نامه دین مزدایسنه است که در ربیع اول سده چهارم مسیحی به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که اردوی راج‌نامه بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید ورزیده است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده است، و تعالیم اخلاقی امروزی نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سده سوم مسیحی در ایران و در آئین مزدایسنه شناخته نبود. نخستین کسی که این موضوع را مطرح کرد مانی بود که می‌گفت پیش از آنکه به سن ۱۲

سالگی رسیده باشد دوبار به آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به او نشان داده شده است. مانی می‌گفت که دوتا از فرشتگان درگاه پروردگار آمده و او را با خود به آسمان برده و ملکوت آسمانی را به او نشان داده‌اند. اکنون اردوی راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دستکاری و متناسب با ارزشهای فرهنگ ایرانی تکرار کرد.

در اردوی راج نامه آمده که او که به همراه ایزد سروش و ایزد آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا در آئین زرتشت جسم ندارد و به چشم دیده نمی‌شود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورمزدا به او الهام کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. گفته شده که وقتی انسان نیکوکاری می‌میرد روحش تا سه روز بر بالینش می‌نشیند و همواره این جمله گانته را تکرار می‌کند: «خوشا به حال آن کس که خوشی خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن می‌جوید.» در بامداد روز چهارم، ایمان و عمل صالحش به شکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در جهان ندیده و نخواهد دید در برابرش ظاهر می‌شود و می‌گوید: «من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که بوی خوشم همه عالم را فراگرفته است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو هستم.»

اردوی راج در سفر آسمانیش سرزمین همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و زمینی هموار بود و جمعی از خلائق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا یک اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که عذاب بی‌پایان بکشند، بلکه در همین مکان خواهند ماند. در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که همانند اختران می‌درخشیدند و تاجهای درخشنده بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند. به وی گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی شان مزدایسن نبوده‌اند، و نه نماز مزدایستان را خوانده‌اند نه گانته‌ی زرتشت را تلاوت کرده و نه شاه شده‌اند، و نه ازدواج خواتک‌دس کرده‌اند، ولی کارهای نیک انجام داده‌اند و به سبب آنکه پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام ارجمند نائل آمده‌اند.

سپس او را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالم نیز مردمی را

مشاهده کرد که همچون ماهتاب می‌درخشیدند. به‌او گفته شد که اینها نیکوکارانی‌اند که مزدایسن نبوده‌اند و نماز مزدایسنان را نخوانده و گائهی زرتشت را هم تلاوت نکرده‌اند و ازدواج خواتک‌دس را انجام نداده‌اند، ولی به‌سبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به‌چنین مقامی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به‌سر خواهند برد.

پس از آن اردوی راج را به‌عالم خورشید بردند که عالم بهترین کردار نیک و اعلیٰ علیین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکو‌کردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تخت‌های زرین آرمیده بودند و تاج‌های زرین جواهرنشان بر سر داشتند.

سپس وی را در مقام‌های مختلف بهشت گردش دادند، و گروه‌های بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به‌سبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس، و به‌سبب قناعت در خانه، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رخت‌های زیبای گرانبیام و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به‌سبب آنکه آب را نیالوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورمزدایند به‌نیکوی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. مزداپرستانی که در این زندگی پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جاهای مختلف بهشت دید. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را ازبر کرده مراسم دینی را طبق دستور زرتشت رهبری کرده بودند. جنگاوران و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزان که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و دزد و درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به‌موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانوران درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دهگانان و دهدارانی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مُدرّسان و مربیان، میانجی‌هائی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد صلح و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همه اینها را اردوی راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و رنج‌های شدید و در آتش سوزان و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل

گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی‌شان به مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می‌بردند و گزندگان و درندگان آنها را نیش می‌زدند و می‌دریدند و پندار و گفتار و رفتار بد هر کدامشان به شکل یک زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناک که به‌زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می‌داد و می‌گفت: «یادت هست که وقتی می‌دید کسی دستوره‌های خدا را اجرا می‌کرد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می‌کرد و کارهای نیک انجام می‌داد، تو بد می‌کردی؟ یادت هست که وقتی می‌دید کسی به دیگران نیکی می‌کند و او را در خانه‌اش مهمان می‌کند و غریبان و راهگذران را به خانه‌اش می‌برد و نان می‌خوراند و درپناه می‌گیرد و هدایا به دیگران می‌بخشد، تو درب خانه‌ات را بر روی مهمان و مسافر و راهگذر می‌بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟» اردوی راج مردی را مشاهده کرد که ازدهائی از مقعدش فرو می‌رفت و از دهانش بیرون می‌آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می‌رفتند و او را می‌گزیدند و نیش می‌زدند. به او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او لواط کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی‌کشیدند، و او در این شکنجه درد می‌کشید. به او گفتند که این مرد در حیاتش یک انسان بی‌گناه را به قتل رسانده است. مردی از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می‌کرد و پوست سر و روی خود را با چنگالش برمی‌کند. این مردی بود که در حیاتش پشت سر مردم حرف می‌زد و میان مردم اختلاف می‌افکند. مردی را به اردوی راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، و سطل را از خاک و خاشاک پر می‌کرد و به میزان می‌زد و می‌خورد، و این کار را پیوسته ادامه می‌داد. به اردوی راج گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می‌کرده و پیمان‌ها و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به مردم گول می‌زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می‌کرده تا وزنش زیاد شود، و گران‌فروشی می‌کرده است. حاکم ستمکاری را دید که در دنیا مردم را به ناحق مجازات می‌کرده است و اکنون در میان دوزخ آویزان بود و مارها و انواع جانوران وحشی همواره به او حمله می‌کردند و آزار می‌دادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده‌وی را پاره‌پاره می‌کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. مردی را مشاهده کرد که بر روی تخت خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز فرا گرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می‌رفتند و در این حال مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده اذیتش می‌کردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به نیازمندان بی‌توجهی کرده بود و اندوخته‌اش را رها

کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر دهانش نیش می‌زد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغ‌گویی داشته است. مردی که در دنیا مزد کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می‌کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. شخص دشنام‌دهنده و بدزبان را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می‌رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سبب بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی دروغی حقی را از دیگری ضایع کرده بود، مرد شهوترانی که در راه بر آوردن امیال نفسانیش دست به کار ناشایسته زده بود، مرد حریصی که برای جمع آوردن مال از راه حرام کوشش به کار برده بود، مردی که نشانهٔ سامان (مرز) زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی از آن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین و ناحق بر کشاورز مقرر کرده بود، مردی که پیمان شکنی کرده بود، همهٔ اینها را او دید که در زیر شکنجه‌های گوناگون بودند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی‌شد. داستان اینها را نیز اردوی راج به تفصیل آورده است. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهایشان آویزان بودند و مار و کژدم به تنشان نیش می‌زدند. به او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا به شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده تن به زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای مالمال از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به خوردش می‌دادند و او شیون می‌کرد و شکنجه می‌شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

چنانکه می‌بینیم، اردوی راج هم به مؤبدان هم به سیاستمدان و هم به عموم مردم تلقین می‌کند که عمل صالح آن نیست که انسان از دین مزدایسن پیروی کند، بلکه عمل صالح با کارهای شایسته و خدماتی که یک انسان انجام می‌دهد تعیین می‌گردد؛ و چه بسیار کسان که نه مزدایسن بوده و نه از دین مزدایسن و از کتاب زرتشت خبر داشته‌اند و نه خدای مزدایسنان را پرستیده‌اند ولی به بهشت رفته‌اند و از نعمتهای بی‌پایان و جاودانی برخوردارند. مجموعهٔ نیکیه‌ها و بدیه‌ها - به آن‌سان که در گاتَه بیان شده بوده - را نیز اردوی راج در این کتابچه با زبان خاصی به ایرانیان شناسانده است. در اردوی راج نامه موضوعی به چشم می‌خورد که در هیچ دین دیگری جز دین مزدایسن وجود ندارد. اردوی راج که خود یک مغ بلندپایهٔ مزدایسن است تصریح می‌کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسن نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده‌اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به همین سبب وارد بهشت

شده‌اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و عر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزدا یسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هر کس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتماً به‌دوزخ خواهد رفت و در شکنجهٔ جاودانه خواهد زیست، و هر کار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به‌وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به‌خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. اینکه در سروده‌های عرفانی پارسی این همه از همسانی دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که آنچه انسان انجام می‌دهد یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید.

منظور آنکه اردوی راج با نوشتن این داستانهای آسمانی می‌خواست به ایرانیان بیاموزد که آنچه نیک و بد است گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسان نیک‌اندیش مزدا یسن نباید میان انسانها به‌خاطر داشتن ادیان و مذاهب دیگر تبعیض قائل شود؛ بلکه آنچه مایهٔ تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بد آنها است؛ و گرنه یک انسان، به‌حیث انسان پیرو یک دین یا مذهب، نه به‌خودی خود نیک است و نه بد است. بسا مزدا یسنان که به‌دوزخ خواهند رفت؛ و بسا غیر مزدا یسنان که به‌بهشت خواهند رفت؛ و من اردوی راج این را به‌چشم خودم در آسمان دیده‌ام.

چنین تلقینی می‌توانست که در پرورش اخلاقی مغان و هیربدان و سیاست‌مردان و ارتشیان و کارمندان دولتی و همهٔ ایرانیان و بازگرداندن توجه آنها به تعالیم زرتشت بسیار اثرگذار باشد.

۵. گزیده‌ای از پندنامهٔ آذرباد مهراسپند

کار امروز را به‌فردا وامگذار، زیرا چه بسا که فردا نتوانی آن کار را انجام دهی. همیشه بکوش که راست کردار و راست گفتار باشی، هیچ‌گاه از نیکوکاری روگردان مشو، و بدان که تنها چیزی که شایستهٔ انسان است راستی و نیکوکاری است. هیچ‌گاه فکر انتقام را به‌ذهنت راه مده حتی اگر که اسیر دست دشمن شوی. به‌یاد داشته

باش که انتقام سبب آزار و رنجش و تباهی می‌شود، و دردی که به سبب حسن انتقام به قلب خودت وارد می‌کنی درمان‌پذیر نخواهد بود. هیچ‌گاه خشم خود را با انتقام‌گیری از دشمن فرو مَنشان. یاد بگیر که چه‌گونه خشم خویش را مهار کنی و فکر انتقام را از سر بیرون کنی. بدان که کسی که دست به انتقام می‌زند روزی خواهد رسید که عبور از پل تلافی انتقام برایش دشوار خواهد بود.

در پیشگاه دادگاه، چه شاکی باشی و چه مشتکی، جز حقیقت و راستی مگو. حقیقت و راستی به وجدان آرامش می‌دهد. با آوردن گواه عدل است که انسان از کیفر ناروا می‌رهد. کسی که برای خودش گواهی ناحق ارائه کند فرجام ناشایستی در آخرت خواهد داشت. در خورد و نوش همیشه حد وسط را مراعات که تا عمر دراز یابی. رعایت حد وسط در خورد و نوش تن را سالم نگاه می‌دارد، همچنان که مراعات حد وسط در گفتار روح را سالم نگاه می‌دارد.

به‌جای آنکه در فکر بزرگ نشان دادن خودت باشی بکوش که روح را بزرگ کنی. کسی که در فکر بزرگ نشان دادن خودش باشد به تعادلِ روحی روانی خودش آزار می‌رساند. زنتان را از میان خویشان نزدیک خودتان انتخاب کنید تا دودمانتان استحکام یابد. بسیاری از دردها و گرفتاری‌هایی که بندگان خدا دچارش شده‌اند ناشی از آن بوده که دختران را به پسران بیگانه داده‌اند یا دختران بیگانه را برای پسران نشان گرفته‌اند. این‌گونه بوده که دودمانها از میان رفته‌اند.

به مسافران راه‌گذر نیکی و کمک کن. به یاد داشته باش که خود تو نیز شاید روزی در دیار بیگانه راه‌گذر شوی و چشم‌داشتِ نیکی از دیگران داشته باشی. کسی که بخشندگی می‌کند پاداش هم می‌گیرد، و پاداشی بیش از آنچه داده است خواهد گرفت. مهمانت را بر سر سفره در همان جائی بنشان که خودت دوست داری بنشینی. بهترین جایها آنجا است که نیک‌مردی بنشینند.

وقتی به کسی نیکی کردی با منت‌گذاری دلش را می‌آزار، و وقتی به یکی کمکی کردی کمکت را با کار ناشایسته از بین می‌برد.

در مواجهه با مشکلات و خطرها و دشمنانت احکام دین یزدانی را از یاد مبر. اگر بخت به تو روی آورد ناروا شادمانی مکن، و اگر بخت به تو پشت کرد اندوه به‌خودت راه مده. در برابر نعمتها شکرگزار و در برابر نامالایمات صبور باش. زندگی را همیشگی مپندار، و همه تلاشت را در راه نیکوکاری به کار گیر. بقای مرد و نام او در کارهای نیکو است

که ماندگار می‌شود، ولی کارهای بد پس از وی بدنامی برایش برجا می‌گذارد. بدان که گفتار و رفتار و کردار نیکو است که زنده می‌ماند، و مهمتر از همه کردار نیکو است.

بدی را با بدی پاداش مده، و بدان که آدم بدکار ثمرهٔ بدی خودش را خودش به‌دست خودش خواهد چید. برای آنکه بتوانی چنین باشی، نیک‌اندیشی را در ذهنت جاگزین کن و همیشه آن‌را راهنما و الگوی خودت قرار بده. آیا دیده‌ای که کسی بدی را با بدی پاسخ داده باشد و سرانجام پشیمان نشده باشد؟

نیکی کن، صرفاً به آن سبب که نیکی خوب است. نیکی خوب است زیرا حتی بدکاران نیز نیکی را دوست می‌دارند. هرچه را بر خودت نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار.

اعتراف به خطاهای خودت در برابر داوران دین‌دار را دون شأن خودت بشمار. زیرا چنین کاری سبب می‌شود که از خطا پاک شوی و نیکوکاری پیشه کنی.

تو فقط یک نام داری و آن «انسان» است. آنچه به تنت تعلق دارد را به تنت بده، و آنچه به روحت تعلق دارد را به روحت بده. هم در پرورش تنت بکوش و هم در پرورش روحت. هم تنت را شاد کن و هم روحت را.

وقتی حق خودت را از کسی می‌گیری در نظر داشته باش که آلوده به گناه نشوی. همیشه بکوش که بهترین و شایسته‌ترین کار را انجام بدهی. اگر از کسی خشمگین شدی مبدا که به او آزاری برسانی. به‌هنگام گرفتن حق خودت با مردم تقلب مکن.

چهار چیز است که زینت انسان است: یکی شهامت همراه با شجاعت؛ دیگر تدبیر همراه با دانش؛ سوم ثروت همراه با سخاوت؛ و چهارم گفتار نیک همراه با کردار نیک. شهامت بدون شجاعت باعث مرگ می‌شود؛ تدبیر بدون دانش همچون نقشی بی‌روح است؛ ثروت بدون سخاوت همچون گنج اهریمن است؛ و گفتار نیک بدون کردار نیک نشانهٔ بی‌اعتقادی است.

نشانهٔ بی‌ایمانی پنج چیز است: یکی آنکه تظاهر به نیکوکاری می‌کند ولی کردارش در نهان بد است؛ دیگر آنکه خود را پاکدامن نشان می‌دهد ولی مرتکب گناه می‌شود؛ سوم آنکه مردم را به نیکوکاری دعوت می‌کند ولی خودش از ارتکاب معاصی ابا ندارد؛ چهارم آنکه در رفتار با دیگران نیرنگ می‌کند؛ پنجم آنکه گفتار و رفتار و کردارش با هم سازگاری ندارد.

سخنی که سودی برای خودت یا دیگران در بر ندارد را بر زبان میاور مگر وقتی که بخواهی مزاحی بکنی و دیگران را شاد بداری. بدان که تقوا نگهبان زبان است، میوهٔ تن فرهنگ و رفتار متمدنانه است.

پاداش تقوا بهشت و دریافت ثمره کارهای این جهانی است. شجاعت باید همراه با تقوا باشد، تقوا باید همراه با دانش باشد، دانش باید همراه با تجربه باشد. نام نیک برای انسان احترام می‌آورد. خوشی و شادی فقط وقتی حاصل می‌شود که انسان از چیزی یا کسی در بیم نباشد. هر کاری را باید در زمان و مکان مشخص و معین خودش انجام داد تا ثمر درست بدهد.

هر سعادت‌تی که در این دنیا نصیب شد دیگران را نیز با خودت شریک کن تا شکر نعمت را در پیشگاه ایزدان به جا آورده باشی. هر نیکی‌ئی که به دیگران می‌کنی پاداشش از ایزدان بخواه نه از مردم؛ و بدان که پاداش هر کار نیکی را به وقت خودش دریافت خواهی کرد. زمین را آباد کن، کار نیک کن، و بدان که انسان برای آباد کردن زمین زنده است. آب را آلوده مکن که گناه بزرگی است؛ به جانوران اهلی آسیب مرسان که گناه بزرگی است؛ به سگ آزار مرسان که گناه بزرگی است. این گونه است که تورا خودت به سوی بهشت را هموار خواهی کرد.

دروازه خانه‌ات را بر روی مردم باز بگذار و مردمی که از دوردست می‌آیند را در خانه‌ات مهمان کن و به آنها نیکی کن. کسی که دروازه خانه‌اش را باز نمی‌گذارد و نیکی به دیگران نمی‌کند دروازه بهشت را بر روی خودش بسته خواهد یافت.

برای حفظ و بالا بردن سنتهای فرهنگی و تمدنی کوشا باش، بهترین رفتارها را در پیش گیر که ثروت این است، خوشبختی این است، حمایت از فشارهای روحی این است، و آرامش و اطمینان قلبی این است.

وقتی چیزی می‌آموزی آن را با تجربه عملی استوار بدار؛ زیرا کسی که بسیار می‌داند ولی کم عمل می‌کند مرتکب خطا می‌شود. کسی که دانش آموخته است ولی دانشش را با کارهای نیک به محک آزمایش ننهاده است انسان ناعادل است و آنچه آموخته است سبب بی‌ایمانیش می‌شود.

هیچ کس را در هیچ زمانی مسخره مکن، زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند خودش مسخره دیگران می‌شود و بدنام می‌گردد.

در مجالسی که مردان دانا حضور دارند حاضر شو و از آنان اندرز بگیر. کسی که در چنین مجالسی حاضر می‌شود هم بسیار چیزها می‌آموزد و هم کسب اعتبار و حیثیت می‌کند. از دروغ بپرهیز، که دروغ بزرگترین گناه است. وقتی مرتکب خطائی شدی حتی یک لحظه بدون اعتراف به خطا مگذران تا دین مزدپرستان دشمن تو نباشد.

تن انسان مردنی است ولی روح انسان جاویدان است. نیکوکاری کن و روح خویش را بپرور؛ زیرا آنچه ماندگار است روح است نه تن. به بهای پرورش تن خویش روح را آزار مده. همیشه به یاد داشته باش که زندگی تو عاریتی و زودگذر است. هیچ کاری انجام مده که باعث آزار تنت و رنجش روح شود.

تقوا پیشه کن و فکر گناه به خودت راه مده. هیچ‌گاه به کسی دروغ مگو. هیچ‌گاه سوگند مخور و به کسی سوگند مده، چه راست و چه دروغ. بدان که انسان در این دنیا جاویدان نخواهد ماند، لذا انسان باید در پرورش روح خویش کوشا باشد.

برای آنچه بر تو رفته است اندوه مگذار؛ و برای آنچه هنوز نیامده است در اندوه مباش. در اعتماد به شاهان و شاهزادگان احتیاط به کار ببر. خودت را بندهٔ دیگران مکن. از خشم‌آوران دوری‌گزین. از زورمندانی که خشم می‌گیرند یا فکر انتقام در سر می‌پرورانند دوری‌گزین. همیشه و در همه حال به عنایت ایزدان امیدوار باش.

راز خودت را به کسی که زبانش را نگاه نمی‌دارد مگو. با مرد بدخلق به سفر مرو. به سخنان دروغگویان گوش مده. مشتاق آن مباش که دیگران را به مجازاتی برسانی.

دوستانت را از میان مردان باتجربه و با فرهنگ و باهوش و خوش رفتار و با شخصیت و باتدبیر انتخاب کن. همیشه بکوش که دوستیهای کهنه را نو کنی، و بدان که دوستان کهنه همچون شراب کهنه‌اند. نام بلند را در کارهای نیک جستجو کن. از گناه دوری کن تا از بیم و هراس به دور باشی. یک‌زبان باش تا دیگران به تو اعتماد کنند. راست‌گوئی پیشه کن تا دیگران به تو اعتماد کنند. متواضع باش تا دوستانت بسیار شوند. هیچ‌گاه خودت را ستایش مکن ولی همیشه کارهای نیکت را ستایش کن تا به دیگران نیکوکاری بیاموزی. سخاوتمند باش که سخاوت کلید بهشت است.

به یاد داشته باش که ملک و مال همچون پرنده است که هر لحظه بر شاخی می‌نشیند، ولی نیکنامی است که با تو ماندگار خواهد بود، و تقوا است که ثمرش جاودانی است.

فرزندت را از خردسالی به دبستان بفرست، زیرا آنچه او در کودکی می‌آموزد همچون نقش نازدودنی در ذهنش خواهد ماند.